

فصلنامه مطالعات سیاسی

سال دوازدهم، شماره ۴۶، زمستان ۱۳۹۸

صفحات: ۲۰۱-۲۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۰۷؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۱۲/۱۰

نوع مقاله: پژوهشی

تحلیلی جامعه‌شناختی در باب نسبت بین طبقه‌ی اجتماعی و اخلاق فردی

اسدالله حیدری* / امیر مسعود مظاهری** / حسین فکر آزاد***

چکیده

طبقه موضوعی است حائز اهمیت اخلاقی بسیار، هرچند این اهمیت در فهم عامه به شکلی برابر نمودار نمی‌شود. اینکه از سر بخت و اقبال، در چه طبقه‌ای به دنیا آمده باشیم، در زندگی آینده ما اثری ژرف گذاشته، آن قسم انسانی که در آینده خواهیم شد، چیزهایی که خواهیم داشت و کارهایی که انجام خواهیم داد را مشخص می‌کند؛ بنابراین خود جایگاه اخلاقی طبقه، به‌غایت محل نزاع است. برای برخی، طبقه در ذات خود، شکلی از بی‌عدالتی است و از این رو به شکلی بنیادین غیراخلاقی است؛ برای دیگران، طبقه بازتابی از ارزش نسبی آن‌ها در نظم اجتماعی است که بنا به تصورشان، نظمی شایسته‌سالار است؛ و برخی دیگر طبقه‌ای که به آن تعلق دارند را به شیوه‌ای قضا و قدری به‌عنوان یک واقعیت و یا به‌هرروی به‌عنوان امری به‌غایت تثبیت‌شده می‌پذیرند. از این رو به نظر می‌رسد نسبتی معنادار بین طبقه اجتماعی و اخلاق فردی وجود دارد. به‌طورکلی اهداف این مقاله، مبتنی بر سه موضوع اصلی و مهم مرتبط با نسبت بین طبقه و اخلاق صورت‌بندی می‌شود: الف. خود طبقه، به‌عنوان موضوع دغدغه اخلاقی در جامعه؛ ب. رابطه کلی میان طبقه و اخلاق، برحسب سازگاری یا ناسازگاری میان این دو و ج. شیوه‌هایی که به‌وسیله آن‌ها طبقه، بر ایده‌ها، احساسات و داوری‌های اخلاقی تأثیر می‌گذارد و همچنین از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد.

کلیدواژه‌ها

طبقه اجتماعی، اخلاق اجتماعی، اخلاق فردی، جامعه‌شناسی اخلاق، داوری اخلاقی.

* گروه جامعه‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

** گروه جامعه‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

a.amirmazaheri@gmail.com

*** گروه جامعه‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

مقدمه

اهمیت اخلاقی طبقه، جامعه‌شناسی مختص به خود را می‌طلبد که در آن سنت جامعه شناختی، واکنش‌های متفاوت مردم به طبقه که به جایگاه و تجربه طبقاتی آن‌ها مربوط می‌شود، از طریق گفتارهای فرهنگی و سیاسی مربوط به طبقه که در هر جامعه معین وجود دارد تفسیر شود. بخشی از غفلت در مورد بُعد اخلاقی طبقه در درون سنت جامعه‌شناسی، پیامد وجود گرایش‌های ذهن‌گرایانه^۱ و یا قراردادگرایانه^۲ نسبت به موضوع اخلاق است؛ در گرایش نخست یعنی رویکردهای ذهن‌گرا، اخلاق به‌عنوان باورهای ذهنی‌ای در نظر گرفته می‌شود که به فراسوی حیطة عقل تعلق دارد و از این رو نمی‌تواند به‌عنوان دلیل یا شاهد به کار گرفته شود و در گرایش دوم، یعنی رویکرد قراردادگرا، اخلاق به‌عنوان قرارداد یا هنجاری صرف در نظر گرفته می‌شود (سایر ۲۰۰۵، ۲۰۱۱). این رویکردها نمی‌توانند جدیت موضوعات اخلاقی و ارتباط آن‌ها باسعادت مردم را مورد توجه قرار دهند و بنابراین اهمیت اخلاقی موضوعات مشخصی مانند طبقه را نادیده می‌گیرند. نظر به کمبودهایی که در جامعه‌شناسی اخلاق و رویکرد جامعه‌شناسانه به بُعد اخلاقی طبقه وجود دارد، ابتدا ضروری به نظر می‌رسد تا نمایی کلی از شیوه درست نزدیک شدن به اخلاق و طبقه ارائه شود. از مضامین رایج در مطالعات مردم‌شناختی طبقه، روایت‌ها در مورد مبارزه جهت کسب کرامت و عزت‌نفس، میل به بازشناسی^۳ ارزش اخلاقی و وجود حساسیت‌ها نسبت به فرادست یا فرودست بودن است. (بارتکی ۱۹۹۰، لامونت ۱۹۹۲، ۲۰۰۰، کفالس ۲۰۰۳، سنیت و کاب ۱۹۷۳، سنیت ۲۰۰۳، ری ۱۹۹۸، ب، اسکگز ۱۹۹۷، چالرزورث ۲۰۰۰). با این‌همه به بُعد اخلاقی چنین احساساتی ندرتاً به شیوه‌ای تحلیلی و عموماً به شکلی تلویحی پرداخته شده است (سایر ۲۰۰۵). دغدغه‌های مردم در مورد طبقه از صرف توجه به مسائل مربوط به توزیع منابع - اینکه چه میزان درآمد و ثروت دارند - فراتر رفته و به مسائلی راجع به بازشناسی مربوط می‌شود. اغلب از منظر افراد، این مسئله که در چشم دیگران چه جلوه‌ای می‌کنند، مهم‌تر است از آنکه واقعاً چقدر ثروت دارند، به این خاطر که حس عزت‌نفس نزد افراد، عمیقاً وابسته به این است که دیگران در مورد آن‌ها چگونه ارزش‌گذاری می‌کنند. طبقه به علت توزیع نابرابر و نیز بازشناسی نابرابر در جامعه، با تحت تأثیر قرار دادن ارزش‌ها و دورنمای اخلاقی‌مان، بر ما اثری ژرف برجای می‌گذارد. به‌رغم

¹ Subjectivist

² Conventionalist

³ Recognition

همه این‌ها، امروزه «چهره اخلاقی» طبقه بسیار کم‌تر از دیگر محورهای نابرابری دیده می‌شود (هوکس ۱۹۸۲). در گفتار رسمی بسیاری کشورها، نژادپرستی به‌عنوان امری نکوهیده تلقی می‌شود و از این‌رو توهین نژادپرستانه در مقام امری غیراخلاقی، مجاز دانسته نمی‌شود؛ با این حال تهاخر و تحقیر طبقاتی که صریحاً در آمریکا با اصطلاحاتی همچون «سفیدهای آشغال»^۱ یا «آشغال‌های بی‌سروپا»^۲ و در انگلستان با اوصافی نظیر «اوباش بچه‌گدا»^۳ بیان می‌شود، همچنان پذیرفتنی به نظر رسیده و شاید هم به‌عنوان اسباب تفریح به کار رود. در ایران امروز هم اصطلاحات فراوانی نسبت به قومیت‌های مختلف (لر بودن، ترک یا رشتی بودن و...) به‌کاربرده می‌شود که عموماً جنبه‌ای طبقاتی هم به خود می‌گیرد. اصطلاحاتی چون «جنوب شهری» و «پایین‌شهری» یا «شهرستانی» همچنان پرتکرار در ادبیات هرروزه مردم ایران به کار می‌رود. از سوی دیگر آشکارا می‌توان این فرضیه را دنبال کرد که رابطه‌ای معنادار بین طبقه اجتماعی و اخلاق فردی وجود دارد. نگارنده در مقاله‌ی حاضر تلاش می‌کند هم خود طبقه را به‌عنوان موضوع دغدغه‌ی اخلاقی جامعه توضیح دهد، هم رابطه‌ی کلی میان طبقه و اخلاق، برحسب سازگاری یا ناسازگاری میان این دو را توضیح دهد و هم شیوه‌هایی که به‌وسیله آن‌ها طبقه، بر ایده‌ها، احساسات و داوری‌های اخلاقی تأثیر می‌گذارد و همچنین از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد را توضیح دهد.

اهداف پژوهش

اهداف این مقاله، مبتنی بر سه موضوع اصلی و مهم مرتبط با نسبت بین طبقه و اخلاق صورت‌بندی می‌شود:

- ۱- خود طبقه، به‌عنوان موضوع دغدغه اخلاقی در جامعه؛
- ۲- رابطه کلی میان طبقه و اخلاق، برحسب سازگاری یا ناسازگاری میان این دو و
- ۳- شیوه‌هایی که به‌وسیله آن‌ها طبقه، بر ایده‌ها، احساسات و داوری‌های اخلاقی تأثیر می‌گذارد و همچنین از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد.

¹ White trash

² Trailer trash

³ Chavs

روش پژوهش

اهداف تحقیق حاضر از طریق روش پژوهش کیفی پاسخ داده خواهند شد چراکه شناخت و دریافت ادراک اخلاقی و نسبت آن با طبقه‌ی اجتماعی، نیاز به تحلیل تفسیری دارد و به شیوه‌ای کمی دست نیافتنی خواهد بود. منطق نظری‌ای که بتواند چپستی ادراک اخلاقی، رابطه‌ی کلی میان طبقه و اخلاق، برحسب سازگاری یا ناسازگاری میان این و چگونگی پیدایش و شکل‌گیری آن را در یک جامعه توضیح دهد، از درون مطالعات کیفی به دست خواهد آمد.

پیشینه پژوهش

بر اساس جستجوهای نگارندگان پژوهشی که به‌طور خاص و مستقیم متمرکز بر موضوع مورد مطالعه (نسبت بین طبقه و اخلاق) کار شده باشد یافت نشد. فقط در مطالعاتی که در باب جامعه‌شناسی اخلاق صورت گرفته است، گاه طبقه و مفاهیم مرتبط با آن نیز بررسی شده است. از این‌رو در اینجا برخی از مهم‌ترین تجربه‌های ایران و جهان را در مطالعات اجتماعی اخلاق که می‌تواند با پژوهش حاضر مرتبط تلقی شود بررسی می‌شود.

الف: تجربه‌های جهانی

در جهان موضوع اخلاق یا ابعادی از آن به شیوه‌های مختلف موضوع مطالعات جامعه‌شناسانه بوده است. یک انسان‌شناس هلندی بانام ژارت زیگون^۱ در سال ۲۰۰۹ پژوهشی درباره‌ی وضعیت اخلاقی شهروندان مسکویی انجام داده با عنوان «اخلاق و تجربه‌ی شخصی: ادراک اخلاقی یک مسکویی»^۲ که حاصل آن در سال ۲۰۱۰ در قالب کتابی با عنوان «ساخته شدن شخصیت جدید پسا-شوروی: روایت‌های تجربه‌های اخلاقی در مسکوی معاصر»^۳ به چاپ رسیده است. پژوهش زیگون با روش داستان زندگی انجام شده است. او در این پژوهش، روایت‌های افراد از زندگی‌شان را با روش تحلیل روایت مطالعه کرده و از خلال آن، تجربه‌های اخلاقی آن‌ها را مورد بررسی قرار داده است. این‌که دوراهی‌های اخلاقی چگونه شکل می‌گیرند و چگونه رفع می‌شوند و افراد در قبال این دوراهی‌ها چه موضعی می‌گیرند، چگونه آن را ابراز می‌کنند، در چه موقعیت‌هایی خود را گناهکار می‌دانند و در چه موقعیت‌هایی محق تلقی می‌کنند نشان می‌دهد که چه ارزش‌های اخلاقی بر زندگی آن‌ها حاکمیت دارد و این ارزش‌ها

^۱ Jarrett Zigon

^۲ *Morality and Personal Experience: the moral conceptions of a Muscovite man*

^۳ *Making the New Post-Soviet Person: Narratives of Moral Experience in Contemporary Moscow*

در موقعیت‌های واقعی زندگی چگونه خود را بروز می‌دهند. زیگون در پژوهش خود از خلال بررسی مجموعه‌ی این تجربیات و تحلیل شیوه‌ای که افراد در خلال بازگویی آن‌ها در قبالشان موضع می‌گیرند، نظام مناسبات اخلاقی حاکم بر آن افراد را به دست آورده است. تحلیل‌های تاریخی بسیاری درباره‌ی تحول اخلاقی از سنت به مدرنیته انجام شده است. بسیاری از متفکران کلاسیک، آراء خود را از خلال تحلیل‌های تاریخی پرورانده‌اند. در میان موضوعاتی که این متفکران به آن‌ها پرداخته‌اند، تحلیل تاریخی اخلاق و مناسبات اخلاقی مستقیم یا غیرمستقیم یکی از موضوعات موردبررسی بوده است. به‌طور نمونه کارهای دورکیم و فوکو دو نمونه از مهم‌ترین کارهای تجربی است که در این زمینه انجام شده است. دغدغه‌ی مستقیم دورکیم (۱۳۸۵) در «تقسیم‌کار اجتماعی» موضوع اخلاق است و پرسش اصلی او آن است که آیا تقسیم‌کار جدید که در دوران مدرن شکل گرفته است اخلاقی است یا نه. سپس دورکیم در مطالعه‌ی چگونگی شکل‌گیری این تقسیم‌کار، تحول تاریخی نظام حقوقی را در اروپا از رم باستان تا دوران خود موردبررسی قرار می‌دهد. فوکو (۱۳۸۵؛ ۱۳۸۹) نیز گرچه از عنوان اخلاق استفاده نکرده اما در کارهای مختلف خود تحولات تاریخی شیوه‌های سلطه و اعمال قدرت و شیوه‌های مشروعیت‌یابی مناسبات قدرت را موردبررسی قرار داده است و می‌تواند نمونه‌ای از مطالعه‌ی تاریخی تحول اخلاق محسوب شود. تفاوت مهم نگاه دورکیم با فوکو آن است که دورکیم میان وضعیت امروز و گذشته پیوستگی می‌بیند و مناسبات امروزی را نتیجه‌ی تحولات پیوسته‌ی وضعیت گذشته می‌داند اما فوکو معتقد به گسست است و گفتمان حاکم بر مناسبات امروزی را نتیجه‌ی فروریختن گفتمان‌های گذشته می‌داند و نه نتیجه‌ی تحول پیوسته‌ی آن‌ها.

ب: تجربه‌های ایرانی در پژوهش اجتماعی اخلاق

در ایران در طول ۱۵ سال گذشته پیمایش‌های ملی اجتماعی متعددی انجام شده است. یکی از مهم‌ترین پژوهش‌هایی که داده‌هایی در خصوص صفات اخلاقی به دست می‌دهد. پژوهش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان است که توسط دفتر طرح‌های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و به همت محسن گودرزی انجام شده. موج‌های اول و دوم این پژوهش در سال‌های ۱۳۷۹ و ۱۳۸۲ اجرا شده است. این پژوهش به‌صورت پرسش‌نامه‌ای در ۲۸ مرکز استان و در نمونه‌ای با حجم تقریبی ۴۵۸۱ نفر انجام پذیرفت. محسن گودرزی در مقاله‌ای یافته‌های آن پژوهش در موردبررسی نگرش‌ها و احساسات مردم جامعه در خصوص موقعیتی که در آن

هستند را از منظر چهار مفهوم اخلاق، عدالت، امید به آینده و رضایت از زندگی تشریح کرده است. (گودرزی، ۱۳۸۸)

پژوهش دیگر از این نمونه، کار منوچهر محسنی است که در سال ۱۳۷۵ انجام شده است. او پژوهش خود را در سطح ملی انجام داده و شماری از صفات اخلاقی خوب و بد را در اختیار پاسخ‌گویان و در معرض قضاوت آنان قرار داده و در نهایت به برترین صفات موردنظر ایرانیان دست پیدا کرده که عبارت‌اند از: خوش‌اخلاقی، باایمانی، باتقوایی، اجتماعی بودن، صداقت، دلسوزی، باگذشتی، خیرخواهی، فهمیدگی و باادبی. محسنی پژوهش خود را در پانزده شهر و با حجم نمونه ۳۵۴۰ نفر به انجام رسانده است.

پژوهشکده ملی مطالعات جوانان نیز در «پیمایش ملی ارزش‌های جوانان» که بین جوانان ۱۵ تا ۳۰ ساله‌ی ۳۰ مرکز استان و با حجم نمونه ۱۵۵۶۰ نفر انجام شده وضعیت پابندی به ارزش‌های اخلاقی از منظر پرسش‌شوندگان را موردبررسی قرار داده است. (پژوهشکده ملی مطالعات جوانان، ۱۳۸۳: ۱۲۴)

مورد دیگر، پژوهش آزاد ارمکی و غیاثوند (۱۳۸۳) است. آن‌ها در پژوهش ملی‌شان در بررسی ناهنجاری‌های اجتماعی در جامعه ایران به ارزیابی جایگاه برخی ناهنجاری‌های اخلاقی از نگاه جامعه ایرانی پرداخته‌اند. این پژوهش در تمامی استان‌های ایران به‌استثنای کردستان و سیستان و بلوچستان و با انتخاب نمونه‌ای با حجم ۱۳۷۹ نفر از میان افراد بالای ۱۵ سال صورت گرفته است.

علاوه بر این‌ها صداوسیما، مرکز مطالعات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام و سازمان افکار سنجی دانشجویان پیمایش‌های ملی مختلفی در حوزه‌های مختلف انجام داده‌اند. اغلب این پیمایش‌ها عمومی بوده است به این معنا که همه‌ی متغیرهای اجتماعی-فرهنگی در آن سنجیده شده است و هیچ حوزه‌ی خاصی به‌طور اختصاصی مطالعه نشده است. تنها حوزه‌ای که به‌طور اختصاصی درباره‌اش پیمایش در سطح ملی انجام شده، دین‌داری بوده است. دین‌داری حوزه‌ای است که درباره‌ی امکان سنجش، ابعاد سنجش و شاخص‌های سنجش آن مطالعات نظری فراوانی در بین محققان و متفکران این حوزه در ایران انجام شده است (شجاعی‌زند، ۱۳۸۴؛ سراج‌زاده، ۱۳۸۸؛ طالبان، خدایاری‌فرد، ۱۳۸۸)

پیمایش‌های ملی عمومی که تاکنون انجام شده نیز گرچه به‌طور خاص درباره‌ی اخلاق فردی و نسبت آن با طبقه‌ی اجتماعی نبوده اما گویه‌های متعددی در آن‌ها وجود دارد که به

اخلاق و طبقه مرتبط است؛ یعنی در آن پیمایش‌ها، در کنار سایر متغیرهای اجتماعی بخش‌هایی از اخلاق طبقاتی نیز سنجیده شده است.

رویکرد نظری

مفهوم و مؤلفه‌های اولیه‌ی طبقه از منظر پژوهش حاضر

برای فهم رابطه‌ی میان اخلاق و طبقه، باید «طبقه» را به معنایی موسّع در نظر بگیریم، به طوری که طبقه نه فقط نابرابری‌های اقتصادی، بلکه تفاوت‌ها در سرمایه‌ی فرهنگی و اجتماعی را نیز شامل شود. همچنین، نه تنها مفاهیم نظری در مورد موقعیت و روابط طبقاتی را باید در نظر داشت، بلکه فهم‌های عامیانه از نابرابری‌های طبقاتی را، آن‌چنان که این نابرابری‌ها توسط مردم زیست می‌شود و تأثیری که بر شیوه‌ی تفسیر و ارزش‌گذاری مردم در مورد خودشان و دیگران دارد را نیز باید به کار گرفت. تعبیرهای متفاوت از طبقه، شاخصه‌های متفاوت آن را معرفی می‌کنند و این شاخصه‌ها ضرورتاً نافی یکدیگر نیستند: اریک اولین رایت در بررسی‌ای تحلیلی، تعبیر متفاوت طبقه و روابط درونی میان آن‌ها را ارائه کرده است (رایت ۲۰۰۴). تحلیل بوردیو از طبقه که در بردارنده‌ی مفاهیم او در مورد انواع سرمایه، منش‌ها و میدان اجتماعی است، مشخصاً برای فراتر رفتن از صورت‌بندی‌های سنتی از طبقه و منزلت در درون جریان اصلی جامعه‌شناسی مفید است. موقعیت طبقاتی افراد بر پایه‌ی میزان و ترکیب سرمایه‌های متفاوت آنان - در درجه نخست سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی - تعیین می‌شود. مردم از طریق زندگی در مکانی خاص در درون میدان اجتماعی، ساختاری متشکل از طبایع (منش‌ها) را بسط می‌دهند که با زمینه [اجتماعی] هماهنگ است و ارزش‌ها و نگرش‌های افراد را شکل می‌دهد. افراد در بخش‌های آشنای میدان اجتماعی رفته‌رفته «حس می‌کنند در یک بازی شرکت دارند»، به همان اندازه که در بخش‌های ناآشنای این میدان، احساس می‌کنند که فاقد چنین مهارتی هستند (بوردیو ۱۹۸۴، ۱۹۸۷). برخلاف رویکردهایی که برای پیاده‌سازی مفهوم طبقه از درآمد یا طبقه‌بندی شغلی استفاده می‌کنند، رویکرد فوق‌الذکر یک مفهوم‌پردازی چندبعدی پیشنهاد می‌کند: این رویکرد تصدیق می‌کند که افرادی با میزان سرمایه‌ی اقتصادی مشابه، اگر مقدار سرمایه‌ی فرهنگی‌شان باهم فرق داشته باشد، موقعیت طبقاتی‌شان نسبت به یکدیگر تفاوت خواهد داشت. همچنین این رویکرد، مرز کشی سفت‌وسخت میان طبقات را نا لازم می‌داند. از این منظر، درجاتی از مقادیر و ترکیب‌هایی مختلف از سرمایه‌های گوناگون

وجود دارد و ارزش این سرمایه‌ها، بسته به قدرت مادی و نمادین افراد، در ارزیابی‌های آن‌ها پیوسته موضوع جابه‌جایی است. با این حال، اگرچه بورديو به نحو جامعی تفاوت میان ارزش‌های زیباشناختی را تحلیل کرد، تفاوت‌ها در طبایع اخلاقی تا حد زیادی ناگفته مانده است.

به‌علاوه باید به یادداشت که در موارد انضمامی، تفاوتی که طبقه موجب می‌شود، هم بر دیگر محورهای نابرابری همچون جنسیت، نژاد و قومیت اثر می‌گذارد و هم از آن‌ها متأثر می‌شود، تفاوت‌هایی که بر طبایع و بازنمایی‌های گفتاری و بصری، تأثیرات اخلاقی خود را می‌گذارند. شبکه حاصل آمده از این صورت‌های متقاطع، غیرخطی و درهم‌پیچیده است (والبی ۲۰۰۹). نابرابری تنها در توزیع منابع نیست که شامل مالکیت منابع تولیدی می‌شود و به‌نوبه خود در اینکه مردم چگونه در مورد خودشان و دیگران ارزش‌گذاری می‌کنند بسیار حائز اهمیت است، بلکه نابرابری‌ها را باید برحسب اینکه برای مردم، امکان انجام و یا تشریک‌مسابی در چه کاری وجود دارد مدنظر قرار داد. [نظام] تقسیم‌کار که کارهای به لحاظ کیفی مطبوع (کارهای مهارتی/جالب/خوشایند) و کارهای به لحاظ کیفی نامطبوع (غیرماهرانه/خسته‌کننده/ناخوشایند) را به شکل مشاغل متفاوت از هم جدا می‌کند، بدین معناست که کار دستمزدی - که در تعیین اینکه ما چه کسی می‌شویم بسیار حائز اهمیت است - موجب نابرابری میان ما می‌شود. در برابر چنین صحنه‌آرایی‌ای، در هر زمان تنها اقلیتی قادرند به مشاغل مطبوع دست یابند؛ بنابراین تقسیم‌کار نابرابر، موجب می‌شود تا رقابت بر سر اشتغال به لحاظ کیفی مطبوع و سرمایه فرهنگی‌ای که ملازم چنین موقعیتی است، در هر نقطه‌ای از زمان به یک بازی سرجمع صفر بدل شود (گومبرگ ۲۰۰۷، مورفی ۱۹۹۳). حتی اگر در یک [نظام] تقسیم‌کار، درآمد در تمامی مشاغل برابر شود، نابرابری در [امکان] تشریک‌مسابی میان افراد همچنان پابرجاست.

یکی از تأثیرات ایدئولوژیک طبقه، وجود این پندار است که تقسیم‌کار نابرابر، صرفاً بازتابی از تفاوت‌های هوشی و مهارتی میان افراد است، درحالی‌که همان‌طور که پیش‌ازاین ادغام اسمیت ادعا کرده و کار بورديو شرح داده، عکس چنین حکمی درست‌تر به نظر می‌رسد (اسمیت ۱۷۷۶؛ ۱۹۷۶، بورديو ۱۹۹۶، بورديو و پاسرون ۱۹۹۰). کمابیش این‌گونه است که در انتقال بین نسلی^۱، اگرچه تفاوت‌ها در قابلیت‌های فردی، شخصیت، تجربه و قابلیت تأمل در نفس اهمیت دارند و برخی تحرکات اجتماعی را موجب می‌شوند، منش مبتنی بر سرمایه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، به افراد جوانی اعطا می‌شود که طبایع و گرایش‌هایی مرتبط با موقعیت والدینشان

¹ Intergenerational transmission

در [نظام] تقسیم‌کار نابرابر دارند. کودک برآمده از طبقه متوسط که والدینش تحصیل کرده هستند، در نسبت با دیگر کودکان فقط از نظر منابع اقتصادی به خوبی تأمین نمی‌شود، بلکه از طریق آشنایی با کالاهای مصرفی فرهنگی آن‌ها و اجتماعی شدن همراه با دیگرانی که در موقعیت‌هایی مشابه در درون میدان اجتماعی قرار دارند، سرمایه فرهنگی والدینش را نیز به ارث می‌برد (لارو ۲۰۰۳، والکردین و لوسی ۱۹۸۹، والکردین و دیگران ۲۰۰۱). همچنان که بورديو نشان می‌دهد، نظام آموزشی به‌منزله سازوکاری عمل می‌کند که این کودکان را برای تبدیل سرمایه فرهنگی به ارث رسیده در قالب سرمایه آموزشی (همان صلاحیت‌ها) تأییدشده^۱، مشروع و شایسته توانمند می‌کند (بورديو ۱۹۹۶، بورديو و پاسرون ۱۹۹۰). اگرچه برای کودکی با سرمایه فرهنگی موروثی، بسیار آسان‌تر است که امتحاناتش را با موفقیت از سر بگذراند و به موقعیت‌های مسلط دست یابد، این شکل از انتقال یافتن موروثی به شکل خودکار انجام نمی‌شود و در نتیجه اگر آن کودک بتواند امتحانش را به خوبی از سر بگذراند، لااقل از جانب کسانی که به اهمیت جنبه ارثی سرمایه واقف نیستند، کاملاً مستحق موفقیت‌های احتمالی آینده‌اش دانسته خواهد شد. تا زمانی که مردم، به قدرت اجتماعی شدن برحسب طبقه‌ای که فرد در زمان تولد در آن بارور می‌شود و تجسم موقعیت طبقاتی در منش افراد تا حدی واقف نباشند، احتمالاً گمان خواهند کرد آنان که در تحصیل و بازار کار موفق‌اند، شایسته‌ترند و بالعکس. از این نقطه فقدان وقوف است که باور به شایسته‌سالار بودن جوامع مدرن، سکه‌ای رایج می‌شود و بنابراین موقعیت طبقاتی افراد در بزرگسالی به‌عنوان محصول شایستگی آنان، به‌اضافه تلاش فردی‌شان قلمداد می‌شود و طبقات فرادست نسبت به مزایایشان محق دیده می‌شوند.

بحث و نظر

۱- طبقه به‌عنوان موضوع دل‌مشغولی اخلاقی در جامعه

دو طفل نوزاد را در بیمارستان در نظر بگیرید که یکی از آن‌ها در خانواده‌ای مرفه و دیگری در خانواده‌ای کم‌درآمد به دنیا آمده است؛ هر دو متساویاً نیازمند و هر دو به یکسان سزاوارند اما شانس‌های زندگی آن‌ها به نحوی ریشه‌ای نابرابر است، چراکه آن‌ها در موقعیت‌های متفاوتی در ساختار طبقاتی متولدشده‌اند. از آنجاکه مهم‌ترین سال‌های اجتماعی در همین سال‌های

^۱ Consecrated

«شکل‌دهنده» آغازین است، جای تعجب نیست که تحرک اجتماعی نسبی میان طبقات در همه جوامع مدرن تا این اندازه نازل است (آلدرج ۲۰۰۴، اریکسون و گولدثورپ ۱۹۹۳). در درجه نخست طبقه به لحاظ اخلاقی از این‌رو مهم است که بر آتیه مردم، اینکه چه می‌خواهند بشوند، چه انجام دهند و چه داشته باشند، اثری عمیق و خودسرانه^۱ می‌گذارد؛ بنابراین در وهله نخست باید طبقه را به‌عنوان شکلی از ظلم در نظر گرفت، به‌عنوان یک ساختار اجتماعی ناعادلانه، بدین معنا که طبقه موجب می‌شود افرادی که در جنبه‌های اساسی زندگی‌شان نسبت به یکدیگر برابرند - یعنی در نیازها، لیاقت یا توانایی مشابه‌اند - در موقعیتی نابرابر نسبت به هم قرار گیرند؛ استثمارشده یا توانا در استثمار دیگران، فرادست یا فرودست، جذب‌شده یا طردشده، مشهور یا منفور، جملگی فاقد شانس‌های برابر در زندگی و بازشناسی و ازجمله در بازشناسی ارزش اخلاقی هستند؛ بنابراین اگرچه برخی برای طبقه چنین شأنی قائل نیستند، طبقه به‌خودی‌خود، موضوع دل‌مشغولی اخلاقی است. برخی جامعه‌شناسان ممکن است احساس کنند این مسئله که طبقه ظالمانه است یا نه بیش از آنکه موضوع جامعه‌شناسی باشد، مسئله فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق است. با این حال احتمالاً این شیوه تفکر تنگ‌نظرانه به ضرر خود جامعه‌شناسی تمام خواهد شد، زیرا اگر ما خصلت خودسرانه و ظالمانه طبقه را نادیده بگیریم نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم چگونگی برخورد و واکنش مردم به طبقه - و یا درواقع هر شکل دیگری از نابرابری و سلطه - را بفهمیم. اگر طبقه و نیز نژاد و جنسیت، شکل‌هایی از سازمان‌یابی اجتماعی، به ضرر گروه‌هایی مشخص و به نفع برخی دیگر نبودند تا این اندازه محل نزاع نبودند. برای شناخت این نحوه عملکرد، باید در مورد چیزی که واقعاً اتفاق می‌افتد داوری‌ای ارزش‌گذارانه انجام داد، داوری‌ای که دربردارنده آن چیزی است که فیلسوفان «مفاهیم اخلاقی به معنای عمیق آن» می‌نامند و به‌وسیله آن تمایز ایجابی/هنجاری رد می‌شود. یکی از دلایل این امر که اخلاق تا این اندازه در جامعه‌شناسی نادیده گرفته شده، دقیقاً همین تنگ‌نظری رشته‌ای است که فرض می‌کند امر هنجارین و بلکه - امر ارزش‌گذارانه - در تبیین فرآیندهای اجتماعی، محلی از اعراب ندارد و نیز اینکه عینیت، با اجتناب از داوری‌های ارزشی یکی است (سایر ۲۰۰۵، ۲۰۱۱؛ همچنین بنگرید به پاتنام ۲۰۰۲، تیلور ۱۹۶۷، ویلیامز ۱۹۸۵).

^۱ Arbitrarily

۲- چگونه اخلاق در یک جامعه طبقاتی، به ساختار و توزیع قدرت در آن جامعه مرتبط است؟

«جهان اخلاقی و جهان اجتماعی کم‌وبیش به هم پیوسته‌اند، اما به هم پیوستگی میان این دو جهان، بیش‌تر از همین کم‌وبیش نیست.» «اخلاق همیشه به شکلی بالقوه واژگون‌کننده طبقه و قدرت است.» (والزر، تفسیر و نقد اجتماعی ۱۹۸۲: ۲۲). آیا باید اخلاق را در درجه نخست، بازتابی از ساختار جامعه، شامل ساختار طبقاتی آن و یا در رابطه با این ساختار دانست، یا اینکه اخلاق کاملاً مستقل از ساختار اجتماعی است؟ اخلاق در خدمت منافع فرا‌دستان است یا اینکه منبعی برای مقاومت علیه آن‌ها فراهم می‌کند؟

گاهی اوقات به مارکس این ایده منتسب می‌شود که اخلاق امری نسبی بسته به مشخصات جوامع مختلف است و در جهت مشروعیت بخشی ساختارهای سلطه، کارکردی مدافعه‌جویانه دارد؛ ایده‌ای که تا حدی موجه است، البته فقط تا حدی. جوامع سلسله‌مراتبی تمایل دارند گفتارهایی داشته باشند که سلسله‌مراتب [موجود] را به‌عنوان امری شایسته و بی‌طرف مشروعیت بخشند و از این‌رو نابرابری‌ها و تمکین در برابر فرا‌دستان، اموری درست و درخور تلقی شوند. باین‌وجود معیارهای اخلاقی به وضعیت‌هایی نیز اشاره می‌کنند که شامل تفاوت‌های طبقاتی نمی‌شوند؛ بچه‌ها ممکن است از طریق تعامل با خواهر-برادرها و دوستانشان در مورد انصاف، تصوراتی پیدا کنند. ارزیابی‌ها و هنجارهایی که در چنین زمینه‌هایی یاد گرفته شده‌اند، به سهولت برای دیگران قابل‌تعمیم‌اند. درجایی که شیوه‌های مشروعیت بخشی می‌طلبند که کیفیات یا مزیت‌های خاص، از قرار معلوم تنها در انحصار فرا‌دستان باشد، چنین دعاوی‌ای در معرض پرسش قرار می‌گیرند: آیا فرا‌دستان فرقی هم با دیگران دارند؟ آن‌ها مگر چه کاری انجام داده‌اند که شایسته داشته‌هایشان باشند؟ چرا آن‌ها باید مجاز باشند بر ما اعمال قدرت کنند؟ برحسب نوع جامعه، وسعت افرادی که ممکن است این‌گونه فکر کنند و قادر به صدا بخشیدن به چنین افکاری باشند، می‌تواند به‌شدت متفاوت باشد، اما این امکان همواره وجود دارد. شیوه‌های مشروعیت بخشی به طبقه در جوامع طبقاتی مدرن بسیار متنوع است - و همچنین شکل‌های عدم پذیرش طبقه - باین‌حال این شیوه‌ها، در واقع علی‌الخصوص بسته به ارزش‌گذاری برابری، برحسب رفتار برابره‌مردمی که در جنبه‌های مرتبط زندگی‌شان برابرنند، همواره در معرض شک و تردید قرار دارند. چرا باینکه برابری در برخی محیط‌های اجتماعی یک هنجار است، در برخی محیط‌های دیگر این‌چنین نیست؟ از این‌قرار نظرات مایکل والزر در

مورد رابطه امر اجتماعی و اخلاق، صحیح به نظر می‌رسند. اخلاق هم منبعی برای مراقبت، همنوایی و نظم است و هم منبعی برای مقاومت و نزاع. برای مثال، احساس اخلاقی شرم هردوی این تأثیرات را می‌تواند ایجاد کند. ممکن است ما سعی کنیم تاوان کاری را هم به باور ما و هم دیگران نادرست است بدهیم و از این‌رو با آن‌ها هم‌نوا شویم، اما همچنین ممکن است گاهی اوقات که در مقاومت کردن موفق نمی‌شویم احساس شرم کنیم؛ فردی ضد نژادپرست که در برابر آنانی که اظهاراتی نژادپرستانه بیان می‌کنند مقاومتی نشان نمی‌دهد، احتمالاً احساس شرم خواهد داشت و ممکن است تصمیم بگیرد تا با شجاعت بیشتر در آینده، از این احساس اخلاقی دردناک اجتناب کند.

از طریق کار بورديو در مورد جامعه‌شناسی ذائقه روشن‌شده که داوری‌های زیباشناختی مردم، به نحو وثیقی برحسب سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آنان متغیر است، باین‌حال بورديو در مورد اینکه داوری‌های اخلاقی چطور تغییر می‌کنند چندان صریح اظهارنظر نکرده است (بورديو ۱۹۸۴). درحالی‌که آدم اسمیت به‌خوبی در مورد شیوه‌ای که تفاوت‌های طبقاتی بر داوری اخلاقی تأثیر می‌گذارند آگاه بود (در ادامه این نکته روشن خواهد شد)، گمان می‌کرد که در مقایسه با ذائقه زیباشناختی، داوری اخلاقی در درون میدان اجتماعی کمتر تغییر می‌کند. یک دلیل برای این امر آن است که اخلاق را نمی‌توان صرفاً به‌منزله مسئله‌ای خصوصی تلقی کرد، آن‌هم دقیقاً بدین خاطر که اخلاق از این بحث می‌کند که کنش‌های ما چگونه بر دیگران تأثیر می‌گذارند. من به موسیقی موردعلاقه، لباس‌ها یا دکوراسیون دیگران چندان اهمیتی نمی‌دهم؛ این مسائل تأثیری بارز بر سعادت من نخواهند گذاشت. بلکه بیش از این، دل‌مشغول این خواهم بود که دیگران چگونه با من و بقیه رفتار می‌کنند. از این‌رو اخلاق کیفیتی چندجانبه و گفتگویی دارد که از گوناگونی در درون گروه‌ها می‌کاهد (زیگون ۲۰۰۹). اگرچه زندگی مردم در درون جوامع طبقاتی مدرن به نحوی ریشه‌ای نسبت به هم متفاوت است، احتمالاً هرکسی زمانی در زندگی‌اش، هم رفتارهای اخلاقی و هم غیراخلاقی را تجربه کرده است و بنابراین درکی از احساس نوع‌دوستی، همدردی، بی‌رحمی، خودخواهی، تحقیر، ظلم، بی‌احترامی و خشونت دارد. قابلیت‌های همدلی و تأمل ما را قادر می‌سازند تا این مسائل را آن‌گونه که برای دیگران معنادارند بفهمیم، گرچه همان‌گونه که در بالا اشاره شد، کفایت این شیوه فهم اغلب کاملاً محدود است. گرچه مردم در زندگی‌شان ترکیبی از عواطف مانند غرور، شرم، گناه، همدردی، سپاسگزاری، حس عدالت و ظلم، تحقیر، حسادت و کین‌توزی را تجربه

می‌کنند که احتمالاً بسته به موقعیت اجتماعی آن‌ها متغیر است، احتمالاً هرکس زمانی در زندگی‌اش چنین احساساتی را تجربه خواهد کرد. برخلاف تفاوت‌های ریشه‌ای در زندگی مردم و علی‌رغم فرآیندهای رایج فخرفروشی و تحقیر طبقاتی، احساس همدلی و عواطف اخلاقی می‌توانند از میان تفاوت‌های طبقاتی، جنسیتی، «نژادی»، فرهنگی و غیره عبور کنند. از این رو عضوی از طبقه متوسط مساوات‌طلب امکان دارد در مقابل نابرابری‌های طبقاتی به منزله امری ناعادلانه برخوردی انتقادی نشان دهد و مردی ممکن است هواخواه فمینیسمی باشد که در جهت کاستن از قدرت مردانه تلاش می‌کند.

در ادامه با توجه به روابط دیالکتیکی کلی مبتنی بر وابستگی متقابل و تنش میان طبقه و اخلاق گفته شده، به برخی از اثرات مشخص‌تر این رابطه خواهیم پرداخت.

۳- چگونه طبقه بر ایده‌ها، احساسات و داوری‌های اخلاقی اثر می‌گذارد و از آن‌ها

تأثیر می‌پذیرد

چگونه موضع طبقاتی افراد بر آنچه ما بافتار اخلاقی زندگی آنان می‌نامیم مؤثر است؟ تا چه اندازه عواطف و داوری‌های افراد، برحسب جایگاه طبقاتی‌شان متغیر است؟ چگونه دیدگاه‌های افراد در مورد مشروعیت یا عدم مشروعیت طبقه متأثر از جایگاه طبقاتی آن‌هاست؟ آیا آن‌ها جایگاه طبقاتی‌شان را سزاوار خود می‌دانند یا نه؟ آن را امری منصفانه می‌دانند یا نامنصفانه؟ یا آن را مسئله‌ای مربوط به تقدیر می‌دانند؟ چگونه دیدگاه‌هایشان در باب دیگر موضوع‌های اخلاقی برحسب طبقه تغییر می‌کند؟ یک‌بار دیگر باید گفت که مسئله صرفاً جایگاه اجتماعی نیست بلکه گفتارهای در دسترس، به‌ویژه برحسب اینکه تا چه درجه‌ای یک طبقه به رسمیت شناخته شده و تا چه حد سیاسی شده است را نیز باید در نظر گرفت. کار میشل لامون در مورد مطالعه تطبیقی کارگران فرانسوی و ایالات‌متحده نشان می‌دهد که دیدگاه‌های کارگران فرانسوی در مورد طبقه و جامعه، به نحو بارزی سیاسی‌تر است؛ کارگران ایالات‌متحده گرایش دارند تا نابرابری‌های طبقاتی را به‌عنوان امری طبیعی بپذیرند و به خاطر جایگاه طبقاتی پایین‌شان، خود را ملامت کنند (لامون ۲۰۰۰). ساختار جایگاه‌های طبقاتی، به همراه نژاد و جنسیت، به نحو مؤثری میدان مناسبات اجتماعی را شکل می‌دهد و بر نحوه واکنش مردم در مورد وضعیت خودشان و دیگران و اینکه برای چه چیزهایی ارزش قائل‌اند تأثیر می‌گذارد. باین‌حال، گرچه این [ساختار طبقاتی] تأثیرگذار است، اما دیکته نمی‌کند: همان‌طور که

خواهیم دید، جایگاه‌های مشخص طبقاتی مکرراً واکنش‌هایی مخالف را موجب می‌شوند: برای مثال حس غرور و حس تمکین نزد طبقه کارگر و همچنین حس حقانیت و فرادستی طبقه متوسط و حس گناه این طبقه. ظرفیت افراد برای تأمل، همیشه می‌تواند به مدد گفتار فرهنگی و سیاسی و تاریخ، تحلیل‌های تحقیرآمیز جبرگرا از رفتارشان را واژگون کند. تفاوت‌های عینی‌ای که به خاطر جایگاه طبقاتی در داشته‌ها، اعمال و دگرگونی‌های مردم وجود دارد بر نوع و درجهٔ بازشناسی‌ای که کسب می‌کنند مؤثر است. همچنان که نظریه‌های اخیر در مورد بازشناسی بحث می‌کنند، نه تنها منابع در اختیار افراد، بلکه بازشناسی آن‌ها نیز بر سعادت و شانس‌های زندگی‌شان مؤثر است. با توجه به خصلت رابطه‌ای خود^۱، برای افراد دشوار خواهد بود که بدون کسب احترام از جانب دیگران، خود نیز احساس عزت‌نفس کنند. افراد در مقایسه با دیگران سنجیده می‌شوند؛ بنابراین طبقه به رقابت بر سر احترام و ارج و قرب بر روی این زمین‌بازی شیب‌دار دامن می‌زند (سِنِت و کوب ۱۹۷۳). آن‌ها که به وسیلهٔ سرمایهٔ اقتصادی و قدرتشان، موقعیت‌هایی همچون کار ماهرانه و جذاب را اشغال می‌کنند، به محاسنی (مهارت‌ها، کالاها و سبک‌های زندگی) دست می‌یابند که دیگران آرزوی داشتنشان را دارند و متمایل‌اند برحسب آن‌ها بازشناخته شوند و البته عکس این قضیه نیز برای کسانی صادق است که جایگاه‌های پایین را اشغال می‌کنند. تا جایی که بازشناسی به خاطر دستاوردها صورت گیرد، صاحبان سرمایه و قدرت مستحق بازشناسی به نظر خواهند رسید و پایین‌دستی‌ها نامستحق؛ و بنابراین به نظر می‌رسد که چنین داوری‌هایی منصفانه‌اند. داوری‌های جبرانی شامل تبعیض مثبت که در آن‌ها میزان دستاوردهایی که محصول سرمایهٔ فرهنگی و اقتصادی موروثی‌اند، در ارزیابی دستاوردها محاسبه می‌شوند، بیشتر استثناء هستند تا قاعده.

نابرابری‌های ساختاری، از جمله نابرابری‌های طبقاتی به این معنا هستند که مردم، شانس‌های نابرابری برای دست‌یابی به چیزهایی دارند که برایشان ارزشمند است. این نکته به نوبهٔ خود باعث می‌شود که مردم به نحوی متفاوت چنین چیزهایی از جمله شخصیت و رفتار را به عنوان اموری ارزشمند تلقی کنند؛ بنابراین مردان فرانسوی متعلق به بخش فوقانی طبقهٔ متوسط که توسط میشل لامون مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، برای افرادی ارزش قائل‌اند که در حد بالایی تحصیل کرده و سخنور باشند و به حدی قابل ملاحظه سرمایهٔ فرهنگی داشته باشند و تمایلی ندارند که صداقت و انصاف را اموری مهم تلقی کنند (لامون ۱۹۹۲). با این حال مردان

¹ Self

آمریکایی متعلق به طبقه کارگری که او مطالعه کرده بیش از هر چیز انضباط شخصی، کار سخت و تعهد به خانواده، قابلیت اعتماد و صداقت اخلاقی را ارزشمند می‌دانند و مدیران را افرادی غیرقابل اعتماد و فریبکار می‌دانند (لامون ۲۰۰۰). کارگران که از کسب امنیت اقتصادی و ثروت ناتوان‌اند، در جستجوی منابع جبرانی ارزش اخلاقی‌اند؛ اما باید توجه داشت که توضیح رفتار آن‌ها به این شیوه البته صحه گذاشتن بر ارزیابی‌های فراستان از امور خیر نیست؛ برای مثال، ثروتمندان ممکن است به غلط تصور کنند که افزایش بی‌وقفه ثروت، آن‌ها را هر دم خوشبخت خواهد کرد.

همان‌طور که بورديو تحليل کرده، رقابت‌ها یا پیکارها در درون میدان اجتماعی، جنبه‌ای اخلاقی دارند. آن‌ها که در جایگاه‌های پایین قرار دارند، متمایل‌اند در دو سو کشانده شوند. از سویی، آن‌ها تمایل دارند تا در آرزوی محاسنی (به معنای موسّع آن) باشند که به انحصار فراستان درآمده (به‌خصوص اینکه در واقع آن‌ها در اغلب موارد، از آن فراستان برخوردار بهترند: وگرنه چه کسی خانه‌ای تنگ و دل‌مرده را بر خانه‌ای جادار و راحت ترجیح می‌دهد؟) باین حال فرودستان هر چه بیشتر این چیزهای دست‌نیافتنی را طلب کنند، بیشتر احساس کمبود می‌کنند. از سوی دیگر، فرودستان ممکن است وسوسه شوند تا این چیزهای دست‌نیافتنی را به‌عنوان اموری بی‌ارزش نادیده بگیرند و «آنچه را که از آن محروم‌اند، تحریم کنند». خطر استراتژی اخیر، تأیید تبعیضات به نفع فراستان است، با این توجیه که فرودستان حتی نمی‌خواهند «وضعشان بهتر شود». ارزشی که طبقه کارگر برای کار سخت و انضباط شخصی قائل می‌شود، یکی از راه‌های مذاکره حول این تنش است: استراتژی‌ای جبرانی و تسلی‌بخش برای رسیدن به بازشناسی و احساس عزت‌نفس (لامون ۲۰۰۰، کفالاس ۲۰۰۳).

مبارزه جهت کسب احترام، می‌تواند به پیامدهای ناخواسته و پیچیده‌ای بیانجامد. آن‌ها که در جایگاه‌های پایین‌اند و از این‌رو از احترام چندانی برخوردار نیستند، ممکن است تلاش کنند با جهد و جهادی بیشتر نسبت به دیگران از عزت‌نفسشان دفاع کرده و به جبران نقصان‌هایشان بپردازند تا رفتار خود را در برابر رقیب، رفتاری با منزلت جلوه دهند؛ می‌توانیم بگوییم که آن‌ها «کار را برای کسب منزلت» انجام می‌دهند (سایر ۲۰۰۷). اگر آن‌ها برای رفتار مبتنی بر شکیبایی، منزلت و انضباط شخصی خود موفق به کسب قسمی احترام شوند، نتیجه این امر ممکن است این تأثیر را در دیگران بگذارد که جایگاه محروم آن‌ها، مسئله‌ای جدی نیست؛ آن‌ها علی‌الظاهر هنوز می‌توانند در زندگی از منزلت برخوردار باشند. از سوی دیگر اگر

فرودستان از انجام کار جبرانی برای کسب منزلت تن بزنند و بنابراین از کسب احترام دیگران محروم شوند، دیگران اجازه می‌یابند گمان کنند آن‌ها مستحق جایگاه فرودستان هستند: آنان فقرایی ناشایست هستند. به شکلی مشابه، احساس غرور طبقه کارگر ممکن است در مقابل نابرابری‌های طبقاتی به مبارزه برخیزد، اما این ارزیابی به‌شدت مثبت از خود درعین حال، فرا دستان را دعوت به این نتیجه‌گیری (ریاکارانه) می‌کند که نابرابری‌های طبقاتی، به کسی آسیبی نمی‌رسانند: فرودستان به آنچه هستند مفتخرند و بنابراین چرا باید بیش از این بخواهند؟

اما ورای نابرابری‌های عینی طبقاتی و اثراتشان بر زندگی مردم و واکنش‌های نابرابری که در بازشناسی موجب می‌شوند، داوری‌هایی که مردم درباره دیگران می‌کنند، تحت تأثیر طبقه مخدوش می‌شود و در نتیجه مردم درباره دیگران معیارهایی دوگانه خواهند داشت. به بیانی دیگر، طبقه بر هر دو سوی رابطه عمل می‌کند؛ در اثرگذاری بر ابژه یا هدف ارزش‌گذاری (چیزی که مردم واقعاً انجام می‌دهند یا به آن دست می‌یابند) و همچنین بر سوژه یا فاعل سنجشگری (مردمی که این داوری‌ها را انجام می‌دهند)، در نتیجه برای هر رفتار مفروض، ارزش‌گذاری آن رفتار احتمالاً متأثر از جایگاه طبقاتی (و جنسیت و نژاد و غیره) است. آدام اسمیت در مورد شیوه‌ای که نابرابری‌های طبقاتی بر داوری اخلاقی اثر می‌گذارد اظهار می‌دارد: «طبع ستایش و بلکه پرستش اغنیا و قدرتمندان و خوار شمردن و یا لاقلاً تغافل نسبت به فقرا و بیچارگان، اصلی‌ترین و عام‌ترین علت تباهی عواطف اخلاقی ماست.» (اسمیت ۱۷۵۹: ۶۱)

تحقیر و تمکین طبقاتی نیز همچون تبعیض جنسی، تبعیض نژادی و... به‌منزله واسطه دگرگون‌کننده داوری‌های اخلاقی، عملی و زیباشناختی مردم و کنش‌هایشان عمل می‌کند و بنابراین کنش‌هایی مشابه یا یکسان، برحسب کیستی کنشگرانشان، به شکلی متفاوت داوری می‌شوند؛ یک فرد معتاد وابسته به طبقه کارگر، سخت‌گیرانه‌تر از فردی معتاد و متعلق به طبقه بالای جامعه قضاوت می‌شود. این داوری‌ها نه‌تنها در نسبت با خود رفتار متغیرند، بلکه برحسب اینکه چه کسی داوری می‌کند و اینکه در مورد چه کس داوری می‌شود نیز با یکدیگر تفاوت دارند. تعلق به طبقه بالا نه‌تنها به‌عنوان مزیت اقتصادی نگریسته می‌شود، بلکه به فرادستی اخلاقی نیز ربط داده می‌شود؛ طبقه کارگر مکرراً به‌عنوان خویشاوند ناقص الخلقه طبقه بالا بازنمایی می‌شود (اسکگ ۲۰۰۴). مردم، رویه‌ها و نهادها تا اندازه‌ای صرفاً در رابطه با جایگاهشان در میدان اجتماعی ارزیابی می‌شوند. در بریتانیای انگلیسی‌زبان، تلفظ واژه «طبقه» بسته به طبقه افراد فرق می‌کند؛ آوای حروف صدادار فی‌الفور، به‌عنوان نشانی از طبقه اجتماعی گوینده

عمل می‌کند. گرچه دلیل خوبی برای اینکه چرا باید کشیده تلفظ کردن حرف *a*، بهتر یا درست‌تر از کوتاه تلفظ کردن آن باشد در دست نیست، طبقات فرادست مدعی‌اند تلفظ کشیده این حرف، «صحیح» یا «تلفظ موردقبول عامه» است؛ آن‌ها تلاش می‌کنند تا حرف زدن «سطح بالا» - که امری مربوط به طبقه اجتماعی بالا است - را به‌عنوان حسنی ضروری جا بی‌اندازند و امر متداول - که مربوط به طبقه کارگر است - را به‌عنوان چیزی ضرورتاً مبتذل معرفی کنند؛ بنابراین لهجه‌های افراد، ابزاری در جهت سلطه نمادین‌اند که مشخص می‌کنند چه کسی ارزشمند و جدی است و چه کسی نیست. به شیوه‌های گوناگون، ارزش افراد نه صرفاً برحسب عملکرد آن‌ها یا شخصیتشان، بلکه همچنین بسته به جایگاهشان در میدان اجتماعی تعیین می‌شود. باین‌وجود دقیقاً به خاطر همین معیارهای دوگانه، چنین ارزشی در معرض پرسش است.

پیمایش‌های اجتماعی در مورد ارزش‌ها و نگرش‌های اخلاقی نشان می‌دهند که اغلب مردم گمان می‌کنند که در جامعه‌ای که زندگی می‌کنند نابرابری بسیاری وجود دارد و این واقعیت برخلاف گرایش عمومی در جهت ناچیز پنداشتن ماهیت جامعه نابرابرانه است (آسبرگ و اسمیدینگ ۲۰۰۵، انجمن جامعه‌شناسی بریتانیا ۲۰۰۸، آرتن و راولینگسون ۲۰۰۷). باین‌حال این مردم آن‌قدرها هم مساوات‌طلب نیستند: کارگران یدی در مقایسه با طبقات متوسط، بیشتر تمایل دارند در مورد باز توزیع اقتصادی دیدگاه‌هایی چپ‌گرایانه اختیار کنند، گرچه این تفاوت‌ها در ایالات‌متحده نسبت به کشورهای نظیر سوئد که طبقه و باز توزیع درآمد به شکل تاریخی موضوعات عمده سیاسی بوده‌اند کمتر است (اسوالفلورس ۲۰۰۶: ۱۶۶). در پیمایش نگرش‌های اجتماعی بریتانیا، هنگامی که از افراد خواسته شد در مورد فقر اظهار عقیده کنند، بیشتر افراد گفتند که فقر «واقعیت اجتناب‌ناپذیر زندگی مدرن است»، درحالی‌که عده قلیلی در توضیح فقر، یا به ملامت خطاهای فردی پرداختند و یا بی‌عدالتی اجتماعی را مقصر دانستند. تحقیق تطبیقی اسوالفلورس در سوئد، بریتانیا، ایالات‌متحده و آلمان، در میان نگرش‌های اعضای طبقات مختلف در مورد بازار و نابرابری‌ها تفاوت اندکی را نشان می‌دهد و در کمال شگفتی، گویای این است که تنها قلیلی از اعضای طبقه کارگر با سلامت و بهداشت خصوصی مخالف‌اند. باین‌حال نگرش‌های طبقه کارگر نسبت به برابری میان زنان و مردان در مقایسه با آنانی که طبقه خدماتی خوانده می‌شوند، کمتر مثبت است. طبقه کارگر در مورد موضوعات اخلاقی بیشتر محافظه‌کار بوده و در مقایسه با افراد تحصیل‌کرده، نسبت به تفاوت‌ها کمتر گشوده است.

در حالی که بسیاری از این نتایج نامنتظره‌اند، به‌دشواری هم قابل تفسیرند، بیش از همه به این خاطر که همچنان که در مورد باور مردم به لزوم کاستن از نابرابری، در عین مخالفت با سیاست‌های مبتنی بر باز توزیع دیدیم، به نظر می‌رسد مردم اغلب به باورهایی نامنسجم اعتقاد دارند. آنچه مردم در پاسخ به پرسشی انتزاعی می‌گویند، احتمالاً ارتباطی ضعیف با آن چیزی دارد که در جریان زندگی روزمره احساس و فکر می‌کنند. تحقیق کیفی و مردم‌نگاری‌ها می‌توانند پیچیدگی‌های دیدگاه‌های مردم در مورد چنین مسائلی را بیشتر آشکار کنند. برای مثال گرچه کسی با درآمد و منزلت پایین، ممکن است طبقه را به‌عنوان امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر قلمداد می‌کند، احتمالاً همچنان در برابر طرز رفتاری‌ای که در موقعیتی مشخص به خاطر موقعیت طبقاتی‌اش با او شده، در خود ناراحتی و خشمی پنهان احساس کند. گرچه در مقایسه با پیمایش‌ها، تحقیقات مردم‌نگارانه که چنین پیچیدگی‌هایی را آشکار می‌کنند لاجرم گزینشی‌اند، باین‌حال این مردم‌نگاری‌ها در مورد طبقه و اخلاق برحسب بافت اخلاقی زندگی روزمره چیزهای بسیار بیشتری به ما می‌گویند. تا جایی که مردم در مورد مشروع و منصفانه بودن طبقه و جایگاه طبقاتی خود به فکر فروروند، احتمالاً از منابع متناقضی از ایده‌ها، از سوسیالیستی تا محافظه‌کارانه یاری خواهند گرفت. آن‌ها ممکن است قطب‌های متناقض اذعان به تصادفی بودن طبقه را احساس کنند و به توجیه مشروعیت جایگاه طبقاتی خود بپردازند. کینه نسبت به ظلم، احتمالاً دردناک بوده و در چشم دیگران، به شکلی منفی و به‌عنوان توجیه شکست فردی نگریسته می‌شود. در مقابل، شخصی با درآمد پایین که خودخواسته بیان می‌کند درآمدهای بالای دیگران موردپذیرشش است، ممکن است همچون فردی بخشنده به نظر برسد. از طریق چنین فشارهایی، چالش‌های سیاسی- اخلاقی در مورد اساس طبقه، می‌توانند به اموری غیرسیاسی، همچون واکنش‌های اخلاقی فردی تعبیر شوند که خود، باعث طبیعی شدن و مشروعیت یافتن طبقه می‌شود.

نتیجه‌گیری

در تحلیل نهایی این نتیجه قابل‌مشاهده است که پدران بنیان‌گذار جامعه‌شناسی، آن‌قدرها که بایسته است به جامعه‌شناسی اخلاق نپرداخته‌اند: شک و تردید مشهور مارکس در مورد اخلاق (برخلاف خشم اخلاقی خود او علیه سرمایه‌داری) مسئله‌ساز است، گرچه نظراتی پیچیده در مورد اخلاق در کار او باز یافتنی است، به‌خصوص در نوشته‌های اولیه او درباره بیگانگی که

ارتباطی مؤثر با کامیابی انسانی و انکار آن [در جامعه سرمایه‌داری] دارد (کین ۱۹۹۱)؛ دیدگاه وبر در مورد ارزش‌ها به‌عنوان اموری غیرعقلانی، استدلال اخلاقی را نادیده می‌گیرد؛ گرایش دورکیم به بازنمایی اخلاق به‌عنوان امری صرفاً قراردادی و امتناع امپریالیستی جامعه‌شناسانه او نسبت به تبیین‌های روان‌شناختی، پیوند اخلاق با کامیابی و رنج بشری را از قلم می‌اندازد. تلقی ذهن‌گرایانه وبر از ارزش‌ها، تمایل دورکیم نسبت به دیدگاه‌های قراردادگرایانه نسبت به ارزش‌ها و اخلاق و شکاکیت مارکس نسبت به اخلاق، نشان می‌دهد که جامعه‌شناسی غالباً نتوانسته دریابد که چگونه اخلاق و ارزش‌های اخلاقی، نه فقط از این بحث می‌کنند که افراد چگونه باید رفتار کنند، بلکه به این مسئله نیز می‌پردازند که رفتار افراد در نسبت باسعادشان چگونه باید باشد. البته این قضیه درست است که فرهنگ‌های مختلف، تلقی‌های متفاوتی را در مورد زندگی نیک، اینکه خوب بودن به چه معناست، رفتار اخلاقی مقبول چیست و البته این امر که سعادت چیست ارائه می‌کنند؛ اما اگرچه سعادت به لحاظ فرهنگی به شیوه‌های گوناگونی ساخته می‌شود، با این حال صرفاً مسئله‌ای مربوط به خیال جمعی نیست؛ گرچه ممکن است طالبان بخواهند انقیاد زنان را تحت عنوان خیرخواهی و سعادت زنان جا بزنند، اما این بدین معنا نیست که آنان در متقاعد کردن زنان توفیق می‌یابند و نیز اینکه آنان می‌توانند زنان را متقاعد کنند چنین سلطه‌ای به خاطر خیرخواهی و سعادتشان است. وقتی به یک جامعه‌شناس از سوی کسی آسیبی برسد، آن جامعه‌شناس به‌طرف نمی‌گوید که «ببین، به لحاظ ذهنی از کارت خوشم نیامده» یا «لطفاً این کار را نکنید چون در این حوالی، این کار به لحاظ فرهنگی امری مذموم دانسته می‌شود» بلکه جامعه‌شناسان هم همچون بقیه، به آسیبی که وارد شده اعتراض می‌کنند. این مسئله غیرقابل‌دفاع بودن نظرات ذهن‌گرایانه و صرفاً قراردادگرایانه در مورد اخلاق را نشان می‌دهد گرچه داورهای ما در مورد آسیب، خود می‌توانند بر خطا باشند.

در آخر اینکه ارتباط میان طبقه و اخلاق، ارتباطی ساختاری و باوجود این پیچیده است و شامل واکنش‌های اخلاقی افراد در برابر نابرابری‌های طبقاتی می‌شود که هم به این نابرابری‌ها مشروعیت می‌دهند و هم در مقابلشان مقاومت می‌کنند. اگر بخواهیم این واکنش‌ها را بفهمیم، باید به فراسوی ادراک‌های تقلیل‌گرای ذهن‌گرایانه و قراردادگرایانه حاکم بر جامعه‌شناسی در مورد اخلاق رفت و با واکنش‌های اخلاقی روزمره نسبت به جهان اجتماعی و چگونگی تأثیر آن بر سعادت مردم درگیر شد. همچنان که در برابر کاسته شدن از تصدیق نقش طبقه در خود علوم اجتماعی مقاومت می‌شود، باید در برابر این جریان در زندگی عمومی و گفتار سیاسی نیز

مقاومت کرد. همچون دیگر محورهای نابرابری که غالباً با طبقه متقاطع‌اند و اخیراً به آن‌ها بیشتر توجه شده است، طبقه نیز شکلی از بی‌عدالتی است که در نتیجه آن با افرادی که در جنبه‌های مرتبط برابرند، به شکلی نابرابر برخورد شده و موجب می‌شود آنان شانس‌های زندگی نابرابر و تصادفی داشته باشند. طبقه به قابلیت مردم برای رسیدن به کامیابی صدمه می‌زند و داوری‌های آنان در مورد خود و دیگران، همچنین اینکه چه چیز خیر یا ارزشمند است را مخدوش می‌کند.

این داوری‌های ارزش‌گذارانه صرفاً عقایدی ذهنی نیستند، بلکه مدعاهایی هستند در مورد وقایعی که روی می‌دهند. گرچه مطمئناً چنین داوری‌هایی خطاپذیرند، با این حال خطاپذیری شان بیش از ادعاهای مبتنی بر امر واقع نیست و بنابراین انکار آن‌ها به خاطر خطاپذیری، «به فسخ جملگی مدعاها منتهی خواهد شد». وقتی مسائلی همچون نیازها، سعادت، رنج و کامیابی را مدنظر قرار دهیم - دقیقاً همان چیزهایی که بیش از هر چیز دیگر برایمان مهم است، تمایز واقعیت-ارزش بی‌اثر خواهد شد. اگر بخواهیم از این مسائل فهمی بهتر داشته باشیم باید با تلاش‌های جدید در جهت جدا کردن فهم ارزش‌گذارانه و فهم ایجابی (امر توصیفی، امر تبیینی) مقابله کنیم؛ جدایی‌ای که در تقسیم‌کار آکادمیک مدرن نهادینه شده، میان فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی یا میان نظریه و جامعه‌شناسی و دیگر علوم اجتماعی برقرار است. امر هنجارین و نیز امر ارزش‌گذارانه، شامل مسائل اخلاقی می‌شود و تنها مسئله‌ای مربوط به قرارداد یا عقیده‌ای دلبخواهی نیست، بلکه شکلی از استدلال نیز هست که هم برای فهم رفتار دیگران و هم برای تصمیم‌گیری خودمان حین عمل، باید جدی گرفته شود. در این پژوهش حاضر شیوه‌های مختلفی را که از طریق آن‌ها مردم، به‌طور خاص در نسبت با مسائل اخلاقی در برابر طبقه واکنش نشان می‌دهند توصیف شده است. هیچ‌چیز قطعی در این مورد وجود ندارد و این مسئله که کسی به این یا آن شکل خاص، چگونه فکر می‌کند و چه واکنشی نشان می‌دهد، پرسشی تجربی است که هنوز نیازمند تحقیق بیشتر است.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- اینوود، مایکل (۱۳۸۷). *فرهنگ فلسفی هگل*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: نشر نیکا.
- جوادی یگانه، محمدرضا و هاشمی، سید ضیا (۱۳۸۴). «تعارض نفع جمعی و نفع فردی (دوراهی اجتماعی) و عوامل مؤثر بر آن»، *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۲۶، زمستان.
- خدایاری فرد، محمد (۱۳۸۸). *آماده‌سازی مقیاس سنجش دین‌داری و ارزیابی سطوح دین‌داری اقشار مختلف جامعه‌ای ایران*. طرح پژوهشی، موسسه روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه تهران
- دورکیم، امیل (۱۳۹۱ [۱۹۶۹]). *درس‌های جامعه‌شناسی: فیزیک اخلاق و حقوق*، ترجمه‌ی سید جمال‌الدین موسوی، تهران: نشر نی
- روشه، گی (۱۳۷۶). *تالکوت پارسونز*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی انتشاراتی تبیان
- ریمون بودون و فرانسوا بریکو (۱۳۸۵). *فرهنگ انتقادی جامعه‌شناسی*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر فرهنگ معاصر.
- فوکو، میشل (۱۳۸۵). *تاریخ جنون در عصر کلاسیک*، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران: نشر هرمس.
- فوکو، میشل (۱۳۸۹). *تولد پزشکی بالینی، دیرینه‌شناسی نگاه پزشکی*، تهران: نشر ماهی.
- گودرزی، محسن (۱۳۸۲). *ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان*، تهران: دفتر طرح‌های ملی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷). *پیامدهای مدرنیت*، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز.
- ویر، ماکس (۱۳۸۹). *دین، قدرت و جامعه*، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر هرمس.

ب) منابع انگلیسی

- Aldridge, S (2004). *Life Chances and Social Mobility: An Overview of the Evidence*. Prime Minister's Strategy Unit,
- Alexander, J. C (1995). *Fin de Siecle Social Theory*. London: Verso.
- Archer, M. S (2000). *Being Human*. Cambridge: Cambridge University Press.

- Archer, M. S (2007). *Making Our Way Through the World*. Cambridge: Cambridge University Press
- Aristotle (1980). *The Nicomachean Ethics*. Oxford: Oxford University Press.
- Bourdieu, P (1984). *Distinction: A Social Critique of the Judgement of Taste*. London: Routledge.
- Bourdieu, P (1987). "What Makes a Class? On the Theoretical and Practical Existence of Groups." *Berkeley Journal of Sociology* 32:1–17.
- Bourdieu, P (2000). *Pascalian Meditations*. Cambridge: Polity.
- Bourdieu, P (1996). *The State Nobility*. Cambridge: Polity.
- Bourdieu, P. and J.C. Passeron (1990). *Reproduction in Education, Society and Culture*. London: Sage.
- British Social Attitudes Survey (BSA) (2008). *British Social Attitudes*. London: Sage.
- Charlesworth, S (2000). *A Phenomenology of Working Class Experience*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Erikson, R. and J. Goldthorpe (1993). *The Constant Flux: A Study of Class Mobility in Industrial Societies*. Oxford: Clarendon Press.
- Feinstein, L (2003). Inequality in the Early Cognitive Development of British Children in the 1970 Cohort. *Economica* 70:73–97.
- Fielding, A. J (1995). Inter-regional migration and intra-generational social class mobility 1971–1991. In *Social*.